

خلقت نیروی بزرگ حضرت محمد (ص)



عالی ترین و ارجمند ترین آفریدگان در کائنات

ابوالحسن بکری استاد شهید ثانی در کتابش موسوم به «کتاب الأنوار» می‌گوید: از ابی عمر انصاری روایت شده که وی گفت: از کعب الاحبار و وهب بن منبه و ابن عباس پرسیدم، همگی گفتند: وقتی خداوند خواست محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را بیافریند، به فرشتگان خود فرمود: من می‌خواهم کسی را بیافرینم که از همه آفریدگان برتر و ارجمندتر است، او را سرور اولین و آخرین آفریدگان قرار می‌دهم و در روز قیامت او را در میان آنان شفیع می‌گذارم، اگر او نبود بهشت را نمی‌آراستم و دوزخ را شعله‌ور نمی‌ساختم، پس جایگاه او را بشناسید و به خاطر ارجمندی من او را ارج نهید و به خاطر بزرگی من او را بزرگ دارید. فرشتگان عرض کردند خداوندا و سرورا بنده نزد مولای خود اعتراضی ندارد، شنیدیم و فرمان بُردیم

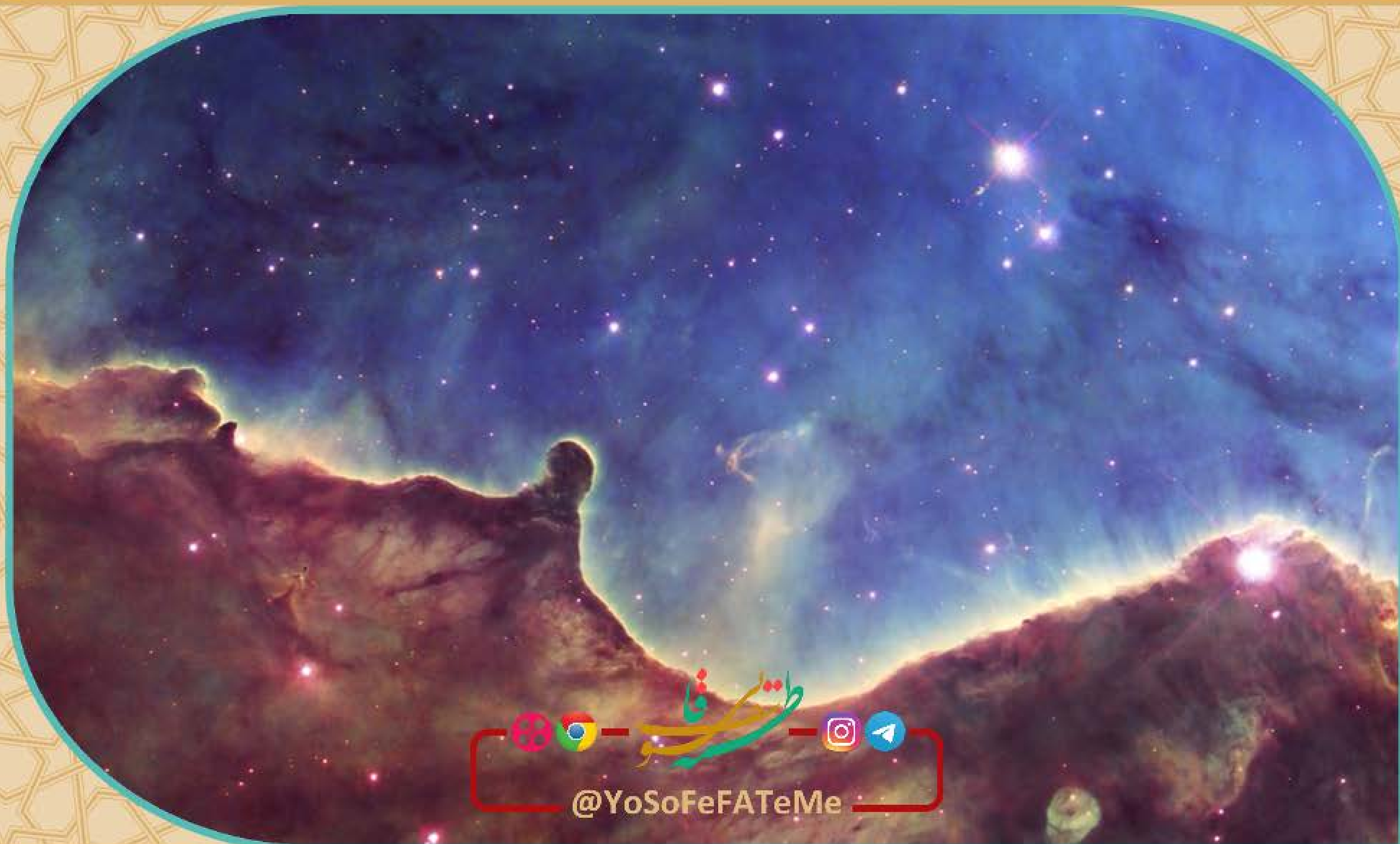


محمد نور عظیم

در آن هنگام خداوند متعال به جبرئیل و فرشتگان عالم بالا و حاملان عرش فرمان داد و آنان خاک رسول خدا را از محلّ ضریح ایشان برداشتند، قضای خداوند بر این بود که او را از خاک بیافریند و در خاک بمیراند و بر خاک محشور گرداند، آنان از خاکی پاک که هیچ‌گام گنه‌کاری بر آن نهاده نشده بود، مشتی برگرفتند و جبرئیل امین آن را به آسمان بُرد و در چشمه سلسبیل فرو برد تا این که هم‌چون مرواریدی سفید پاک و پالوده شد، او هر روز آن را در یکی از نهرهای بهشت فرو می‌برد و بر فرشتگان عرضه می‌داشت و آن نور می‌افشاند و فرشتگان با تحیّت و تکریم از آن استقبال می‌کردند، جبرئیل آن را در صف‌های فرشتگان می‌چرخاند و چون فرشتگان به آن می‌نگریستند، می‌گفتند: خداوندا و سرورا اگر فرمان سجده می‌دهی تا سجده کنیم. این چنین فرشتگان پیش از آفرینش آدم همگی به برتری حضرت اقرار کردند

وقتی خداوند آدم را آفرید، او از پشت خود آوایی همچون آوای پرندگان شنید که تسبیح و تقدیس می‌گفت، عرض کرد: پروردگارا این صدای چیست؟ خداوند فرمود: ای آدم! این صدای تسبیح محمد عرب، سرور اولین و آخرین آفریدگان است، خوشبختی از برای کسی است که از او پیروی و اطاعت کند و نگون بختی از برای کسی است که از او سرپیچی کند، پس ای آدم عهد مرا بگیر و آن را فقط به صلب‌های پاکیزه مردان و رحِم‌های پاک و پاکیزه و عفیف زنان بسپار. آن گاه آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا با این مولود بر شرف و نور و روشنی و ارزش من افزودی. نور رسول خدا در پیشانی آدم هم‌چون خورشیدی در چرخش گنبد فلک و یا هم‌چون ماهی در شبی تاریک بود که آسمان‌ها و زمین و سراپرده‌ها و عرش و کرسی از آن نورانی می‌شد. وقتی آدم خواست با حوا درآمیزد، به او امر کرد که خود را پاکیزه و معطر کند و به او گفت خداوند این نور را نصیب تو می‌کند و تو را به آن ویژه می‌گرداند، این نور امانت خداوند و پیمان اوست. پس نور رسول خدا پیوسته در پیشانی آدم علیه السلام بود

یوسف فاطمه





نخستین آفرینش در حکومت خداوند

سپس امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدا بود و هیچ چیز با او نبود، نخستین چیزی که آفرید نور حبیب خود محمد چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آب و کرسی و آسمان‌ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و آدم و حوا بود، وقتی خداوند متعال نور پیامبرمان محمد صلّی اللّه علیه و آله را آفرید، ایشان هزار سال پیش روی خداوند عزوجل ایستاد حال آن‌که خداوند را تسبیح و تحمید می‌گفت و خداوند تبارک و تعالی به او می‌نگریست و می‌فرمود: ای بنده‌ام! تو مراد و مرید هستی و تو برگزیده من در میان آفریدگان من و عزّت و جلال من هستی، اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم، هر که تو را دوست به‌دارد او را دوست می‌دارم و هر که با تو دشمنی کند با او دشمنی می‌کنم



حضرت محمد در عمق ملکوت آسمان‌ها

سپس نور حضرت درخشید و پرتوش فراز رفت و خداوند از آن دوازده حجاب آفرید که نخستین آن‌ها حجاب قدرت بود و سپس حجاب عظمت، عزت، هیبت، جبروت، رحمت، نبوت، کبریا، منزلت، رفعت، سعادت و شفاعت آن‌گاه خداوند متعال به نور رسول خدا امر فرمود تا در حجاب قدرت داخل شود، او داخل شد و می‌فرمود: منزه است خداوند علیّ اعلی و دوازده هزار سال در این حالت بر جا ماند. سپس به او امر فرمود تا در حجاب عظمت داخل شود، او داخل شد و می‌فرمود: منزه است دانای اسرار و یازده هزار سال در این حجاب بماند، سپس داخل حجاب عزت شد و ده هزار سال می‌فرمود: منزه است مالک منّان، سپس داخل حجاب هیبت شد و نُه هزار سال می‌فرمود: منزه است آن که بی نیاز است و نیازمند نمی‌شود



حضرت محمد در عمق ملکوت آسمان‌ها

سپس داخل حجاب جبروت شد و هشت هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند کریم اکرم، سپس داخل حجاب رحمت شد و هفت هزار سال می‌فرمود: منزه است پروردگار عرش عظیم، سپس داخل حجاب نبوت شد و شش هزار سال می‌فرمود: منزه است پروردگار تو، پروردگار عزیز از آن چه وصف می‌کنند، سپس داخل حجاب کبریا شد و پنج هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند عظیم اعظم، سپس داخل حجاب منزلت شد و چهار هزار سال می‌فرمود منزه است خداوند علیم کریم، سپس داخل حجاب رفعت شد و سه هزار سال می‌فرمود: منزه است صاحب مُلک و ملکوت، سپس داخل حجاب سعادت شد و دو هزار سال می‌فرمود: منزه است آن که همه چیز زوال می‌یابد و او زوال نمی یابد، سپس داخل حجاب شفاعت شد و هزار سال می‌فرمود: منزه است خداوند و او را می‌ستایم منزه است خداوند عظیم



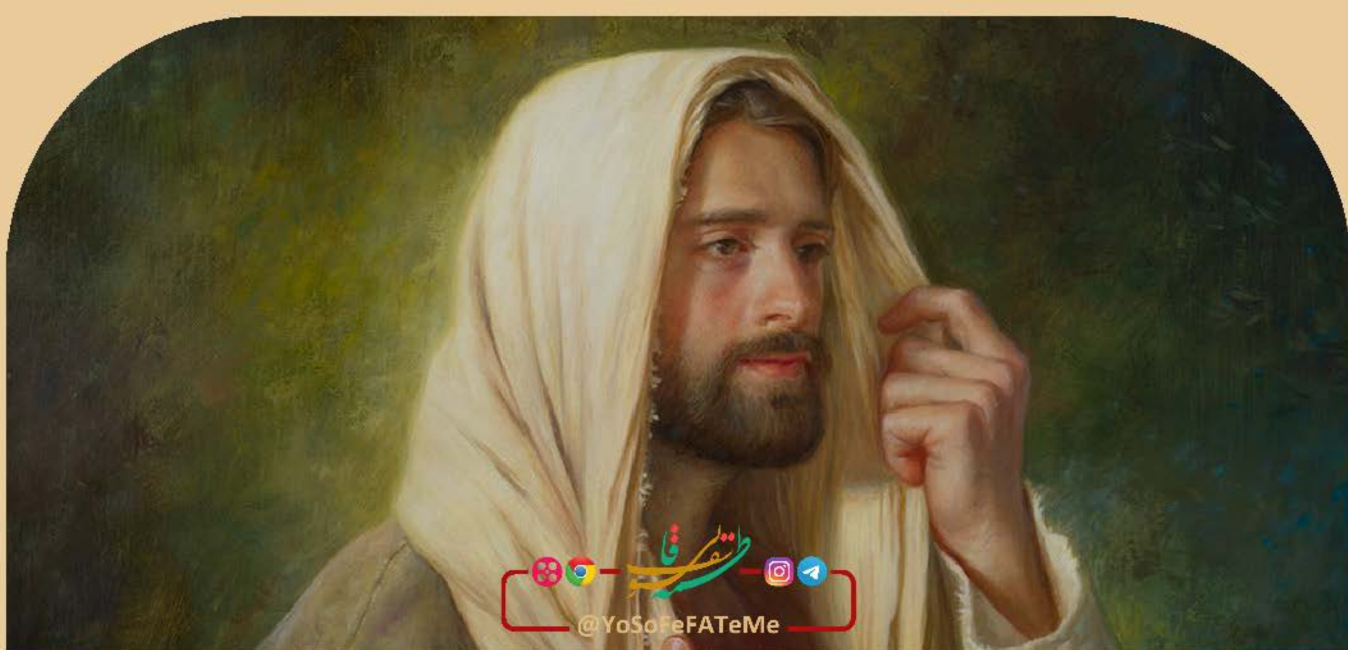
حضرت محمد در عمق ملکوت آسمان‌ها

سپس خداوند متعال از نور محمد بیست دریای نور آفرید و در هر دریا علومی بود که تنها خداوند متعال آن‌ها را می‌دانست، سپس به نور محمد فرمود به دریای عزت فرود آی و او فرود آمد، سپس به دریای صبر، خشوع، تواضع، رضا، وفا، حلم، تقوا، خشیت، توبه، عمل، زیادت، هدایت، صیانت و سپس به دریای حیا. تا این که نور حضرت در بیست دریا غوطه خورد. وقتی از آخرین دریا بیرون آمد، خداوند متعال فرمود: ای حبیب من و ای سرور رسولان من و ای نخستین آفریده من و ای آخرین فرستاده من! تو شفیع روز محشری. آن‌گاه آن نور به سجده افتاد، سپس برخاست در حالی که صد و بیست و چهار هزار قطره از آن می‌چکید. خداوند متعال از هر قطره از نور حضرت پیامبری را آفرید. وقتی نورها کامل شدند، هم‌چنان که حاجیان گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنند، گرد محمد طواف کردند



نور بزرگ عرش سرچشمه ای از نور محمد

تسبیح‌گویان و تحمید کنان گفتند: منزه است آن که داناست و نادانی نمی‌کند، منزه است آن که بردبار است و شتاب نمی‌کند، منزه است آن‌که بی‌نیاز است و نیازمند نمی‌شود. در آن‌دم خداوند متعال ایشان را ندا داد که آیا می‌دانید من کیستم؟ آن‌گاه نور محمد از بقیه نورها پیشی گرفت و ندا داد: تو خداوندی هستی که هیچ خدایی جز تو نیست، یگانه‌ای و هیچ شریکی نداری، پروردگار همه پروردگان و مالک همه مالکان هستی. ناگاه از سوی حق تعالی ندا آمد که تو برگزیده و حبیب و بهترین آفریدگان من هستی و امت تو بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شده. سپس خداوند متعال از نور محمد گوهری آفرید و آن را به دو نیم کرد، آن‌گاه با چشم هیبت به نیمی از آن نگریست و آن نیمه آبی گوارا شد، بعد با چشم شفقت به نیمه دیگر نگریست و از آن عرش را آفرید و عرش بر روی آب استیلا یافت، آن‌گاه از نور عرش کرسی را آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید



مدهوش شدن قلم از ذکر نام رسول خدا

و به قلم فرمود: یگانگی مرا بنویس! و قلم هزار سال از سخن خداوند متعال مدهوش ماند. چون به هوش آمد خداوند فرمود: بنویس! عرض کرد: پروردگارا چه بنویسم؟! فرمود: بنویس هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. چون قلم نام محمد را شنید به سجده افتاد و عرض کرد: منزه است خداوند واحد قهّار، منزه است خداوند عظیم اعظم. سپس سر از سجده برآورد و نوشت: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست. بعد عرض کرد: پروردگارا این محمد کیست که نام و یادش را با نام و یاد خود قرین ساختی؟ خداوند متعال به او فرمود: ای قلم! اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم، من آفریدگانم را فقط به خاطر او آفریدم، او بشارت گر و هشداردهنده و چراغ تاب‌ناک و شفاعت‌گر و حبیب من است. در آن دم قلم از شیرینی یاد محمد شکافت و عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! و خداوند متعال فرمود: سلام و رحمت و برکت من بر تو باد. این گونه سلام سنّت شد و پاسخ سلام واجب گشت



محمد نور عظیم

سپس خداوند فرمود: قضا و قدر مرا و هر آن‌چه را که من تا به روز قیامت می‌آفرینم بنویس. بعد خداوند متعال فرشتگان را آفرید و آنان بر محمد و آل محمد صلوات فرستادند و برای امت او تا به روز قیامت آمرزش طلبیدند، سپس از نور محمد بهشت را آفرید و آن را با چهار چیز آراست: عظمت و جلال و سخاوت و امانت، و آن را از برای اولیا و فرمان‌بران خود گذاشت. آن‌گاه با چشم هیبت به بقیه آن گوهر نگریست و آن بقیه ذوب شد. سپس از دودش آسمان‌ها را و از کَفَش زمین‌ها را آفرید. چون خداوند متعال زمین را آفرید، زمین هم‌چون کشتی با ساکنان خود در تلاطم افتاد. از این رو خداوند کوه‌ها را آفرید و زمین را با آن‌ها میخ کوب کرد



محمد نور عظیم

سپس خداوند متعال عرش را از دو پرتو آفرید، یکی فضل و دیگری عدل. آن دو پرتو به فرمان خداوند نفسی کشیدند و خداوند از آن دو چهار چیز آفرید: عقل و حلم و علم و سخاوت. سپس از عقل ترس را و از علم رضایت را و از حلم مودت را و از سخاوت محبت را آفرید. بعد این‌ها را در گِل محمد درآمیخت و سپس ارواح مومنان امت محمد را آفرید. آن‌گاه خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و روشنی و تاریکی و بقیه فرشتگان را از نور محمد آفرید. وقتی نورها کامل شدند، نور محمد هفتاد و سه هزار سال به زیر عرش ساکن شد و سپس به آسمان هفتم منتقل شد و سپس به آسمان ششم و سپس به آسمان پنجم و سپس به آسمان چهارم و سپس به آسمان سوم و سپس به آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا. نور حضرت در آسمان برجا ماند تا این‌که خداوند متعال اراده کرد که آدم را بیافریند

خداوند به جبرئیل فرمان داد که بر زمین فرود آید و از زمین مشتی خاک برگیرد. جبرئیل فرود آمد اما ابلیس لعین از او پیشی گرفت و به زمین گفت: خداوند متعال می‌خواهد از تو آفریده ای بیافریند و او را با آتش عذاب کند، اگر فرشتگان نزد تو آمدند، بگو پناه بر خدا از شما، مبادا از من چیزی برگیرید که آتش از آن سهمی داشته باشد. وقتی جبرئیل نزدش رسید به او گفت: پناه بر کسی که تو را فرستاده است، مبادا از من چیزی برگیری. جبرئیل بازگشت و چیزی از زمین نبرد و عرض کرد: پروردگارا او از من سوی تو پناه جُست و من بر او رحم آوردم. خداوند میکائیل را فرستاد و او نیز به همین ترتیب بازگشت. سپس به اسرافیل فرمان داد و او نیز همان گونه بازگشت. آن‌گاه خداوند عزرائیل را فرستاد و عزرائیل به زمین گفت: پناه بر عزت خداوند که مبادا از فرمان او سرپیچی کنم، و مشتی خاک از بالا و پایین و سفید و سیاه و سرخ و خشن و نرم زمین برگرفت. از این رو اخلاق و رنگ آدمیان مختلف شد و برخی سفید شدند و برخی سیاه و برخی زرد

خداوند متعال به او فرمود: آیا زمین از تو به من پناه نیاورد؟ عرض کرد: بله اما در این باره به او اعتنا نکردم زیرا ای سرورم اطاعت از تو به رحمت من اولویت دارد. حق تعالی به او فرمود: چرا تو نیز به او رحم نکردی هم‌چنان که یارانت به او رحم کردند؟ عرض کرد: اطاعت از تو اولویت داشت. خداوند فرمود: بدان که من می‌خواهم از این خاک پیامبران و نیکوکاران و کسان دیگری را بیافرینم و تو را مأمور قبض روح آنان کنم. آن‌گاه عزرائیل گریست. حق تعالی به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: اگر من چنین باشم، این آفریدگان از من بدشان خواهد آمد. فرمود: نترس، من برایشان بیماری‌هایی می‌آفرینم تا مرگ را به آن بیماری‌ها نسبت دهند. سپس خداوند به جبرئیل فرمان داد که مشتی خاک سفید ناب بیاورد. جبرئیل به همراه فرشتگان عالم بالا و فرشتگان صف‌زده و فرشتگان تسبیح‌گوی به راه افتاد و آن مشت را از محلّ ضریح حضرت برگرفت؛ از بقعه‌ای نورانی و برگزیده در میان بقعه‌های زمین



دشمنی سرسخت ابلیس فرمانده تاریکی ها

جبرئیل مشتی خاک از آن‌جا برگرفت و آن را با آب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب رضایت و آب عفو درآمیخت. سپس خداوند سر او را از هدایت و سینه‌اش را از شفقت و دستانش را از سخاوت و دلش را از صبر و شرم‌گاهش را از عفت و گام‌هایش را از شرف و قلبش را از یقین و نفس‌هایش را از عطر آفرید و بعد آن را با گِل آدم درآمیخت. فرشتگان پیکر آدم را که بدون روح بود، بردند و بر در بهشت گذاشتند و منتظر ماندند تا فرمان سجده برسد و آن روز جمعه بود. آن‌گاه خداوند متعال به فرشتگان فرمان داد که به آدم سجده کنند، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ

کتاب؛بحارالانوار جلد؛۱۵ صفحه؛۳۳ حدیث؛۷